

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»
شماره پنجاه و چهارم، پاییز ۱۳۹۸: ۱۶۵-۱۳۵
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۰۷
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۵
نوع مقاله: پژوهشی

بازنمایی مؤلفه‌های مذهبی گفتمان انقلاب اسلامی در رمان‌های شاخص جنگ

هاشم صادقی محسن‌آباد*

منوچهر اکبری**

چکیده

هدف این پژوهش، بررسی شاخصه‌ها و مؤلفه‌های مذهبی بازتولیده شده در رمان جنگ بر مبنای نظریه تحلیل گفتمان است. به این منظور هویت مذهبی رزمندگان در رفتار با اسرا و پیش‌فرض‌های گفتمانی و نگرش آنها نسبت به مقوله‌هایی همچون ایثار و شهادت، بر مبنای آرای بازتاب‌یافته در رمان‌های شاخص جنگ، احصا و بررسی شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که بیناگفتمانی رمان جنگ از ترکیب آموزه‌های مذهبی و شیوه‌های راهبردی دفاع حاصل شده است. در این رمان‌ها، گفتمان انقلاب اسلامی با دال‌های ایدئولوژیک مبتنی بر مذهب نظیر جهاد، ایثار، شهادت و...، نظام معنایی مذهبی را مفصل‌بندی نموده است و به پشتوانه الگوسازی واقعه عاشورا، استناد به قرآن، کاربردی‌ترین تعابیر مثبت در باب شهادت و تبریک آن، معنای نشانه‌ها و دال‌های گفتمانی را تثبیت نموده و به هژمونیک شدن گفتمان یاری رسانده است.

واژه‌های کلیدی: رمان جنگ، گفتمان انقلاب اسلامی، بیناگفتمانی، ایثار و شهادت.

* نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه نیشابور، ایران sadeghi.hashem@gmail.com

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، ایران makbari@ut.ac.ir



مقدمه

از ابتدای شکل‌گیری گفتمان انقلاب اسلامی، شیوه‌گفتاری دینی با آن عجین شده و با گفتار سیاسی این گفتمان درآمیخته است؛ به نحوی که یکی از ویژگی‌های برجسته زبان گفتاری گفتمان انقلاب اسلامی، درهم آمیختن شیوه‌گفتاری دینی و سیاسی است. ریشه تلفیق سیاست و دیانت را باید در رابطه روحانیت و مردم در سنت فرهنگ شیعی پی گرفت. از نظر تاریخی، رابطه اصلی و غالب بین روحانیت و مردم، رابطه مرجع تقلید- مقلد بوده است. بر اساس این رابطه، مردم باید در امور شرعی مربوط به فروع دین از روحانیت اطاعت محض کنند؛ زیرا آنان تنها مرجع موثقی هستند که دانش و اطلاعات لازم و کافی در این باب را در اختیار دارند. بعد از شکل‌گیری گفتمان انقلاب اسلامی، این رابطه که در اساس رابطه‌ای شرعی و فقهی است، به امور سیاسی- اجتماعی نیز تسری یافت و سراسر جامعه و تمام شئون سیاسی و اجتماعی را در بر گرفت (سلطانی، ۱۳۸۷: ۱۸۹).

مسئله بنیادین این پژوهش، بررسی نموده‌های مذهبی گفتمان انقلاب اسلامی و بازتولید آن در رمان‌های شاخص جنگ است. این مسئله خود برآمده از این پیش‌فرض است که ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های پدیدآورندگان آثار ادبی، از موقعیت‌های اجتماعی- سیاسی تأثیر می‌پذیرد و در آثار ادبی و تصویری که از انسان، وضعیت موجود در جامعه و افق آینده‌اش به دست می‌دهند، بازتاب می‌یابد.

محققان ادبیات جنگ، دسته‌بندی‌های متفاوتی از این نوع نوشتار به دست داده‌اند که مبنای دسته‌بندی‌ها، قالب‌های متنوع (شعر، داستان، نمایشنامه و...)، شیوه روایت، زمان نگارش (زمان جنگ و پس از جنگ) و... تا درون‌مایه را در برمی‌گیرد. از این میان، تقسیم‌بندی‌های ناظر بر محتوا، درونمایه و ایستار پدیدآورندگان آثار، برای انتخاب رمان‌های مورد بررسی این پژوهش رهگشاست.

محمدرضا سرشار (۱۳۷۳) از یک منظر آثار مربوط به ادبیات جنگ را به آثار مؤید مقاومت مردم، آثار نفی‌کننده مقاومت و آثار میانه این دو گرایش تقسیم کرده است. حنیف (۱۳۷۸ و ۱۳۸۶) نیز در دسته‌بندی‌ای مشابه، ادبیات داستانی جنگ را به داستان‌های منفی‌نگر، مثبت‌نگر و داستان‌های تلفیقی این دو دیدگاه تقسیم نموده است.

سعیدی (۱۳۹۵) بر مبنای درون‌مایه و نوع نگاه نویسنده، به موضوع جنگ ادبیات داستانی جنگ را به چهار دسته داستان‌های ارزش‌محور، داستان‌های جامعه‌محور، داستان‌های انتقادمحور و داستان‌های انسان‌محور تقسیم نموده است.^(۱)

مبنای گزینش جامعه آماری در این پژوهش، با توجه به مسئله پژوهش، بر پایه بازتولید سویه مذهبی گفتمان انقلاب اسلامی استوار شده است. به این منظور، در گام نخست آثار متعددی مطالعه شده است و از آن میان، سه رمان «نخل‌های بی‌سر» (۱۳۶۳)، «ریشه در اعماق» (۱۳۷۲)، «عشق سال‌های جنگ» (۱۳۷۳) برای بررسی نهایی انتخاب شده است.

در گزینش نهایی این آثار، ملاک‌های متفاوتی مدنظر بوده است: اولین معیار گزینش این بوده است که رمان‌هایی برای بررسی انتخاب شود که تمام سویه‌های پژوهش را در برگیرند و نتایج حاصل از آن قابل تعمیم به دیگر رمان‌هایی باشد که با این دیدگاه به نگارش درآمده‌اند. ملاک دیگر این بوده است که آثار متقدم نگاشته‌شده در زمان جنگ و آثار متأخرتر را که بعد از اتمام جنگ به نگارش درآمده‌اند در برگیرد. ملاک دیگر گزینش این بوده است که آثار ارزش‌محور مانند «نخل‌های بی‌سر» که بیشتر متمرکز بر محتوا و درون‌مایه داستان هستند، در کنار آثاری همچون «ریشه در اعماق» که توجه ویژه‌ای به جنبه‌های روایی داشته‌اند، بررسی شوند. افزون بر این، رمان‌ها به گونه‌ای انتخاب شده‌اند که هم جنگ داخلی (جنگ کردستان در رمان «عشق سال‌های جنگ») و هم جنگ با دشمن خارجی را شامل شوند.

این پژوهش بر اساس روش تحلیل گفتمان انجام شده و تلفیقی است از روش تحلیل گفتمان لاکلو و موف و روش تحلیل فرکلاف. روش لاکلو و موف برای تبیین برساخت گفتمان‌های کلان اجتماعی و سیاسی بسیار مناسب است. از دیگر سو، روش تحلیل فرکلاف، با توجه به تأکیدی که بر تحلیل‌های دقیق زبانی دارد، ابزار و روش‌های سودمندی برای تحلیل سطوح خرد زبان‌شناسی ارائه می‌دهد و قادر است سویه‌هایی از متن را به مطالعه بگیرد که ممکن است از چشم قرائت عادی پنهان بماند، به همین دلیل، همان‌طور که یورگنسن و فیلیپس پیشنهاد کرده‌اند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۲۳۸)، تلفیق این دو رویکرد می‌تواند چارچوب مناسبی را برای بررسی‌های گفتمانی

فراهم آورد. به این ترتیب با ترکیب این دو نظریه می‌توان تبیین‌های کلان و خرد را یکجا به دست داد. با استفاده از یافته‌های مستند به دست آمده از ابزار تحلیل زبان‌شناختی نظام‌مند در نگرش فرکلاف، می‌توان تحلیل‌های سیاسی-اجتماعی نظریه لاکلو و موف را با استناد به شواهد برآمده از رمان‌ها عینیت بخشید و تحلیل‌هایی مستند و معتبر ارائه داد.

پیشینه پژوهش

در باب متون ادبیات داستانی جنگ، آثار پژوهشی زیادی از منظرهای گوناگون انجام گرفته است؛ اما تاکنون پژوهشی که از منظر پژوهش حاضر، مؤلفه‌های مذهبی و پشتوانه‌های گفتمانی آن را در رمان‌های مورد بررسی این تحقیق به مطالعه بگیرد، انجام نشده است. آثاری را که تاکنون به مسائل مذهبی در رمان جنگ پرداخته‌اند، می‌توان به دو دسته کلی تقسیم نمود: ۱- آثاری که به طور ویژه با موضوع مذهب در رمان جنگ نگاشته شده‌اند. ۲- آثاری که هر چند موضوع اصلی آنها مذهب در رمان جنگ نبوده است، در بخش‌هایی از آنها به این مسئله پرداخته شده است و یا در مطاوی بحث‌ها، اشاره‌هایی به پشتوانه‌های مذهبی رمان جنگ داشته‌اند.

مقاله «به سوی قرائتی نو از مفهوم شهادت از منظر انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی» به قلم اریک بوتول (۱۳۷۷) به طور ویژه به بررسی مفهوم شهادت پرداخته است. بوتول، شهادت را محصول اضمحلال اجتماعی و بازنمایی بحران جامعه مدرن می‌داند: شهید برای استخلاص از فشارهای روانی ناشی از احساس گناه و برای دستیابی بهشت به مثابه شهری آرمانی که در آن گناهی وجود ندارد، شهادت را برمی‌گزیند. اما یافته‌های پژوهش حاضر، ریشه‌های ایدئولوژیک مذهبی به مفهوم شهادت را در احیا و بازتولید شهادت در گفتمان انقلاب اسلامی پی گرفته است.

محمدرضا سرشار در موارد متعددی به سویه مذهبی رمان جنگ اشاره کرده است. از جمله در «نشست و نگاه» (۱۳۷۸) که گزارشی است بر پایه مصاحبه و گفت‌وگوی چند محقق، چند بار به این مسئله اشاره داشته است و از حضور و نفوذ حادثه عاشورا در داستان‌هایی که در سال‌های نخستین جنگ نوشته شده‌اند یاد کرده است.

مهدی سعیدی (۱۳۹۵) نیز در کتاب «ادبیات داستانی جنگ» در دو عنوان «پیوند داستان‌های ارزش‌محور با صدر اسلام و عاشورای امام حسین^(ع)» و «شهادت‌طلبی ویژه و مرگ‌آگاهی» به سوییۀ مذهبی رمان‌های ارزش‌محور و پشتوانه‌های فکری آن پرداخته است. افزون بر این پژوهش‌های دیگری نیز منتشر شده است که هر چند موضوع بررسی آنها ادبیات جنگ نیست، یافته‌های آنها پیشینه خوبی برای پژوهش حاضر محسوب می‌شود. از میان این پژوهش‌ها، مقاله «نقش مذهب در دفاع مقدس» (۱۳۹۱) از محمدکاظم شفائی هریسی - هر چند موضوع آن در باب ادبیات و رمان نیست - از دیگر پژوهش‌های انجام‌شده در این حوزه، به موضوع پژوهش ما نزدیک‌تر است. پژوهش دیگر، مقاله‌ای است با عنوان «بررسی مفهوم شهادت در دوران دفاع مقدس با رویکرد تحلیل گفتمان» (۱۳۹۲) به قلم ابراهیم متقی و مصطفی کریمی. این مقاله نیز درباره ادبیات نیست و مستقیماً مستندهای تاریخی را بررسی کرده است. در این مقاله «حیات جاودانه» به عنوان دال مرکزی در نظر گرفته شده است، در حالی که به نظر می‌رسد خود شهادت، دال مرکزی گفتمان است و حیات جاودانه، تنها یکی از مدلول‌هایی است که می‌شود به این دال نسبت داد.

در این پژوهش کوشیده‌ایم تا سوییۀ مذهبی رمان جنگ را به عنوان برساختی گفتمانی در نظر بگیریم که در این نوع نوشتار بازتولید شده است. به این منظور نشانه‌های مذهبی که گفتمان انقلاب اسلامی به امور راهبردی دفاع وارد کرده، استخراج شده است و رویکرد «تکلیف‌محور» حضور در جبهه‌ها و نگاه فقهی به امر دفاع از وطن، با استناد به سخنان امام خمینی^(ره) نشان داده شده است. در ادامه نیز شیوه‌های گفتمانی را که به مدد آنها این نگاه به مقولۀ جنگ، تثبیت و هژمونیک شده است، در چهار قسمت الگوسازی از واقعه عاشورا، استناد به قرآن، واژه‌سازی مثبت در باب شهادت و تبریک آن بررسی نموده‌ایم. در این پژوهش سعی شده است تا طرح از بحث توصیفی وجود نشانه‌های مذهبی در رمان جنگ فراتر رود و وجود نشانه‌های مذهبی در رمان جنگ در پیوند با گفتمان انقلاب اسلامی، سوییۀ گفتمانی امور مذهبی و ابزار نهادینه‌سازی آن به صورت یک کل منسجم تحلیل شود.

شاخص‌های مذهبی گفتمان انقلاب اسلامی

گفتمان تشیع فقهاتی در وضعیت بحرانی جنگ، با ارائه اسوه و الگوی مطلوب خود، امکان جذب دال‌های شناور و معنابخشی به آنها را در یک زنجیره هم‌ارزی فراهم آورد و با بسط و گسترش سیطره هژمونیک خود، گفتمان‌های لیبرال و سکولار را به عنوان یک غیر گفتمانی، طرد کرد و خود را به عنوان گفتمان غالب به جامعه معرفی نمود. در پی هژمونیک شدن این گفتمان، جبهه‌های نبرد ایران و عراق یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی بود که این گفتمان در آن، تمام‌قد مجال بروز و ظهور یافت (شفائی هریسی، ۱۳۹۱: ۱۳۷). سخنرانی‌های امام خمینی^(ره) که در مقام رهبر انقلاب، اصلی‌ترین تئوریسین گفتمان تشیع فقهاتی نیز بود، در بسط زمینه‌های اعمال هژمونیک به نفع نیروهای مکتبی بسیار مؤثر بود (همان: ۱۳۹).

با تأمل و تدقیق در عرصه‌های مختلف جنگ و به تبع آن، انعکاس و بازنمایی وجوه آن در ادبیات جنگ، درمی‌یابیم که گفتمان مذهبی و باورمندی به اصول و ارزش‌های دینی - در سطوح مختلف- در ادبیات جنگ بازتاب یافته است. رمان جنگ، همسو با گفتمان انقلابی‌سازی عرصه فرهنگ و هنر، می‌کوشد مبانی اعتقادی و ارزش‌های اسلامی را در میان گروه خوانندگان اشاعه دهد و با ثبت باورهای دینی و ارزش‌های مذهبی به مثابه فضیلت‌های انسانی، آنها را در ساختار زیبایی‌شناسانه ادبی بازنمایی کند.

در این قسمت از پژوهش با بررسی مؤلفه‌ها و شاخصه‌های دینی و نشانه‌ها و نمادهای مذهبی در جبهه‌های جنگ عراق علیه ایران که در رمان‌های جنگ بازنمایی شده است، نقش و جایگاه باورهای مذهبی و تأثیر آن در بسیج نیروهای مردمی، تقویت روحیه ایثارگرانه و شهادت‌طلبانه و دیگر کنش‌های دین‌محور را تبیین خواهیم نمود.

اصول اسلامی - انقلابی در کنش رزمندگان

بازخوانی جنگ عراق و ایران نشان می‌دهد که دفاع ایران دارای سویه مذهبی است. این ابعاد دینی و مذهبی در دوران جنگ، پشتوانه معرفت‌شناختی کنش‌های افراد در سطوح مختلف کشور - شامل گروهی وسیع، از رهبر انقلاب گرفته تا فرماندهان جنگ و رزمندگان و نیروهای مردمی - به شمار می‌آید. نقش اندیشه‌های دینی و تأثیر گفتمان انقلاب اسلامی در جنگ تاحدی گسترده و فراگیر بوده است که تمامی کنش‌های افراد، حتی جزئی‌ترین و کوچک‌ترین رفتارها در انطباق با ارزش‌های اسلامی، معنا و مفهوم

یافته است. طبق اصطلاحات تحلیل گفتمان می‌توان گفت که باورهای مذهبی در گفتار و کردار رزمندگان، به مثابه سوژه‌های گفتمانی تجلی یافته است. بر پایه همین باور در رمان «نخل‌های بی‌سر»، آنگاه که رزمندگان، گروهی از عراقی‌ها را به اسارت گرفته‌اند و در باب نحوه برخورد با اسرا میان آنها اجماعی وجود ندارد و گروهی خواهان مجازات اسرا - به جرم اینکه باعث شهادت هم‌رزمان نیروهای خودی شده‌اند - هستند، فرمانده یادآور می‌شود که باید همه چیز انقلاب، اسلامی باشد:

«اجازه نداریم سر خود کار کنیم. باید کسب تکلیف کنیم.

... رضا روی حرفش ایستاده است و می‌گوید:

- باشه؛ ما که نمی‌خواهیم مقابله به مثل کنیم! تازه اگرم چنین قصدی در کار باشه، خودسرانه نمی‌تونیم! همه چیز انقلاب ما باید اسلامی باشد؛ حتی اسیر گرفتنش» (فراست، ۱۳۶۷: ۵۱-۵۲).

ناصر، کلاش غنیمتی را به دست می‌گیرد و در پشت نفرات دشمن قدم برمی‌دارد. کلاشش را سبک، سنگین می‌کند و با دیدن آن نه نفر، که مطیع در جلویش گام برمی‌دارند، احساس فتح می‌کند.

«نه سیاهی، در امتداد هم، با شب درآمیخته‌اند و در خنکای دلنشین مه‌ماه خوزستان، به سمت شهر رانده می‌شوند. قدم‌هایشان آرام و لرزان است. ناصر می‌خواهد به آنها نهیب بزند که تندتر قدم بردارند، اما با صدای کشیده شدن پاهایشان روی زمین، درماندگی‌شان را می‌خواند و یاد حرف فرمانده‌اش، رضا می‌افتد که می‌گفت «همه چیز انقلابمان باید اسلامی باشد، حتی اسیر گرفتنش»» (فراست، ۱۳۶۷: ۵۵).

نکته حائز اهمیت در این اظهارت - که از منظر پژوهش ما اهمیتی ویژه دارد - این است که در نگاه رزمندگان و شرکت‌کنندگان در جنگ، «انقلاب» و «اسلام» به قدری درهم تنیده‌اند که گاه به جای یکدیگر به کار می‌روند. علاوه بر این اظهارات مستقیم در باب انقلاب و شعائر اسلامی، گاه مقارنت سیاست انقلابی و دیانت اسلامی، به صورت غیر مستقیم، از طریق همراهی نمادها و نشانه‌ها برجسته می‌شود:

«جیبها تو بگرد، یه وقت چیزی بات نباشه که دستشون بیفته... تیوپ را زمین می‌گذارد و داخل جیب‌هاش را می‌کاود. یک قرآن کوچک؛ یک دستمال یشمی؛ عکس کوچک امام، تسبیح و چند کاغذ تاشده هم می‌یابد» (همان: ۱۶۵).

در اینجا «قرآن» به عنوان نشانهٔ باور عمیق به اسلام، با عکس امام^(۵) به عنوان نماد انقلاب، با یکدیگر همراه شده‌اند. محتویات اندک جیب رزمنده نشان می‌دهد که هر چیز از زندگی او حذف شود، اسلام و انقلاب باقی خواهد ماند. در حقیقت رزمندگان چنان زندگی‌شان را وقف صیانت از انقلاب و حفظ شعائر اسلامی کرده‌اند که گویا متعلق به انقلاب‌اند و وجود و زیستی، فارغ از اسلام و انقلاب برایشان متصور نیست:

«ناصر، همهٔ ما می‌دونیم که تو می‌خواهی اینجا بمونی تا خدمت بیشتری کرده باشی؛ اما اگر بری و سالم‌تر بشی که بهتر می‌تونی خدمت کنی. تو حالا متعلق به خودت نیستی؛ متعلق به این انقلابی. برا خدمت کردن انقلاب هم، باید قدرت داشته باشی» (همان: ۱۸۶).

این نفی وجود آگاهانه و داوطلبانهٔ رزمندگان انقلابی، در واقع امتحان الهی است: «[جهان‌آرا] می‌گفت بچه‌هایی که موندن و تا سقوط شهر جنگیدن، امتحانشونو پس دادن. خدا هم توی این چن روزه داره کمک‌هاشو عیون می‌کنه و دست غییشو نشون می‌ده» (همان: ۱۳۳).

«امتحان الهی» برگرفته از گفتمان مذهب است که به گفتمان سیاسی انقلاب وارد شده است. شیوهٔ گفتاری دینی، صحنه‌های جبهه را به میدان امتحان الهی مبدل نموده است. بدین ترتیب با یکی شدن نظام انقلابی و ارزش‌های اسلامی، دفاع از تمامیت ارضی کشور با صیانت از دین و شریعت اسلامی درهم می‌آمیزد و جبهه‌های جنگ، تبلوری یکجا از گفتمان مذهبی و گفتمان انقلابی می‌شود. در این میان، گاه «وطن» نیز با «اسلام» و «انقلاب» یکسان انگاشته می‌شود و دفاع از آن رنگ تقدس به خود می‌گیرد. هنگام حملهٔ عراق به خرمشهر، کسانی که توانایی دفاع از شهر را دارند، اما شهر را ترک می‌کنند، «بی‌غیرت» خوانده می‌شوند (فراست، ۱۳۶۷: ۲۳). با این تعبیر، وطن محل تحقق «غیرت»،

«شرافت» و «مردانگی» است. افزون بر این دفاع از وطن، دفاع از اسلام قلمداد می‌شود و هدف از جنگ، زنده ماندن اسلام و شعائر اسلامی (از جمله نماز) دانسته می‌شود:

«قبل از انقلاب، به‌زور هفته‌ای یک‌بار راست قبله وامی‌ایستاد، اما حالا خواهرشو داده، برادرشو داده، بازم می‌گه من تا آخر خط هستیم. یادمه روزهای اول جنگ، به یکی از بچه‌ها گفت: «چرا نماز نمی‌خونی؟». او خندید و گفت: «فعلاً جنگه و کار واجب‌تر داریم؛ نمازمو گذاشته‌ام برای بعد از جنگ». ناصر در اومد به طرف گفت: «ولی ما برا نماز می‌جنگیم». چند روز بعد هم که دید طرف، عوض بشو نیست، عذرشو خواست» (همان: ۱۸۳-۱۸۴).

علاوه بر بررسی‌های گفتمانی، مطلب یادشده به لحاظ داستان‌پردازی نیز درخور توجه است. ناصر دچار تحول شده و شخصیتی پویاست. او از ایستایی شخصیت‌های تیپیک فراتر رفته و از هرگونه خطایی تطهیر نشده است. اینجا درباره شخصیت اصلی داستان، چنین عنوان می‌شود که قبل از انقلاب حتی نمازش را همیشه نمی‌خوانده است؛ اما انقلاب باعث تحول در شخصیت او شده و او را مبدل به کسی کرده است که برای برپا ماندن نماز، جانش را در طبق اخلاص نهاده است.

ایثار و از خود گذشتگی

در زمان جنگ، مفهوم ایثار از جمله نشانه‌های معنایی بود که در مفصل‌بندی^۱ گفتمان انقلاب اسلامی، نقشی ویژه داشت. باورهای دینی رزمندگان ایرانی، تأثیری عمیق بر خواسته‌ها، گفتار و کردار آنها نهاده بود و مسئولیت‌ها و وظایف آنان در بینش دینی و انقلابی ریشه داشت. به بیان دیگر، خاستگاه و بنیان مسئولیت‌هایی که آنان برای خویش تعریف کرده بودند، برآمده از باورها و اعتقادات مذهبی بود. در سایه التزام عملی به گفتمان انقلاب اسلامی، گذشتن از «جان» به خاطر دیگران و مصالح جامعه، معنای متعالی و تکامل‌بخش یافته است.

1. articulation

از همان ابتدای شکل‌گیری انقلاب اسلامی و نیاز به فداکاری، مفاهیم مربوط به از جان گذشتگی، ایثار و شهادت بازتولید و احیا شد. امام خمینی^(۵)، شهادت را رمز حیات ملت‌ها دانست و بیان داشت که افراد هر چقدر هم بزرگ باشند، لازم است در راه ارزش‌های اسلامی، مصالح جامعه و برپایی قسط و عدالت، فدا شوند (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۵: ۱۶۸). ایشان در جایی دیگر بیان داشته است که «طبع یک انقلاب، فداکاری است. لازمه یک انقلاب، شهادت و مهیا بودن برای شهادت است. قربانی دادن در راه انقلاب و پیروزی و استمرار آن اجتناب‌ناپذیر است، به‌ویژه انقلابی که برای خدا و نجات مستضعفان و قطع امید جهان‌خواران و مستکبران است» (همان، ج ۲۵: ۵۹). گفتمان انقلاب اسلامی به زعامت امام خمینی^(۵) به رزمندگان آموخته بود که داوطلبانه و مشتاقانه عازم جبهه‌ها شوند و از فدا کردن جان خویش در این راه فروگذار نکنند.

در رمان جنگ، ایثار و فداکاری در سطوح مختلفی از گفتار تا کردار شخصیت‌های داستانی ترسیم شده است. گاه از تعبیری همچون «وقف کردن» زندگی رزمندگان سخن به میان آمده است که سوییۀ مذهبی دارد و بار ایدئولوژیک اسلامی آن کاملاً برجسته است: «سید کاظم از وقتی به کردستان آمده بود، هرگز به مرخصی نرفته بود و آن لحظه که می‌خواستند جنازه‌اش را به یزد ببرند، اولین مرخصی او به حساب می‌آمد. گریه نرگس برای کاظم نبود، برای همه بچه‌هایی بود که مثل حمید، سید کاظم، معصومه و دیگران، زندگی‌شان را وقف کردستان کرده بودند و در آن لحظه جنازه خونین ده نفرشان سر دست مردم بود» (فتاحی، ۱۳۹۳: ۸۹).

اگر بنا باشد برای نشان دادن تجلی ایثار در رمان دفاع مقدس، شاهد ذکر کنیم، سخن در این باب به درازا خواهد کشید. به همین دلیل ما می‌کوشیم تنها گوشه‌هایی از لحظه‌هایی را که ایثار و فداکاری در صحنه‌هایی خاص برجسته شده است، ذکر کنیم؛ صحنه‌هایی مانند لحظات سخت دل‌کندن از خانواده‌ها و یا حضور در جبهه، بلافاصله پس از مراسم ازدواج که نشان‌دهنده نهایت ایثار و از خود گذشتگی است:

«گفتم:

- پانزده ماه از عروسی‌مان گذشت و چه زود

گفت:

بگو هفت یا هشت ماه. بقیه‌اش را در جبهه بودی» (حسن‌بیگی، ۱۳۸۹: ۱۵-۱۶).

«دست‌های بماه را به سینه‌اش فشرد. از چیزی بیمناک بود. می‌ترسید دل بماه را بشکند. غم را روی چهره متبسمش بنشانند. دلش را بمیراند. گناه بماه در این بین چه بود؟ او در اوج شادی بود. عروس نوپایی که دل کوچکی داشت.

- من چند ماهی باید بروم. می‌دانی که...

بماه چیزی نمی‌دانست. گویی چیزی هم نشنید. خود را به شانه او تکیه داد. شفی فکر کرد بماه خودش را لوس می‌کند. بعدها که به این صحنه فکر کرد، دید چه بی‌رحم بوده است. می‌توانست از در دیگری وارد شود، طوری که بماه نشکند:

- من باید بروم جبهه زیاد طول نمی‌کشد، فقط سه ماه...

بماه انگار یخ کرد. تکیه‌اش را از او گرفت. چشم‌هایش را ریز کرد. خطی بین دو ابروی کشیده‌اش افتاد. پرسید:

- جبهه؟

شفی سعی کرد لبخند بزند. آرامش را به او بازگرداند. بماه، پدرش را در جنگ از دست داده بود. پس می‌توانست برای او مفهوم دیگری داشته باشد» (حسن‌بیگی، ۱۳۸۹: ۳۹).

«دخترش حق داشت. تازه عروس بود. جوان بود و کم‌تحمّل. زود بود که شفی او را تنها بگذارد. حالا خدا رو شکر که شفی برگشته، با همان قامت رشید و استوار بلوچی، با اینکه لاغر شده، اما به هر حال آمده؛ زنده و سالم، بی‌جراحی بر جان و تن.

مادر که رفت، بماه ماند خبر را چگونه بگوید. پیش از این نقشه‌ها کشیده بود. راه‌های زیادی را از ذهن گذرانده بود. می‌خواست خبر را

طوری بگوید که شویش را خانه‌گیر کند و دیگر جبهه نرود. امیدی را در
دل بکارد که راه نفوذ جبهه را ببندد...
گذاشت تا شفی او را تنگ خود بنشانند. بعد خبر را گفت. کوتاه و فشرده:
- من حامله‌ام، شاپوک! (همان: ۸۱).

«اوایل کار با اصرار نرگس، آن دو برای فرارسیدن فرصت مناسبی
انتظار کشیده بودند. منتظر رسیدن روز و ساعتی که بشود از عقد و
عروسی و ازدواج حرف زد. منتظر ساعت و دقیقه‌هایی که لااقل فکر و
ذهنشان مشغول بچه‌های دیگر و درگیری‌ها و عملیات نباشد. آنها کار
کرده بودند و صبر کرده بودند و هر روز حادثه‌ای تازه و تازه‌تر پیش آمده
بود و آن لحظه فراغت هرگز پیدا نشده بود. آخرش هم همین‌طور هادی
با خنده گفته بود: «زندگی در اینجا، با جاهای دیگر فرق دارد. درهم
است. نمی‌شود جدا کرد. رزم و جشن و عقد و عزا با هم است. شما منتظر
چه هستید؟! و با اصرار همو بود که آن روز نرگس از کامیاران آمده بود و
حمید از مریوان، تا پیش حاکم شرع بروند و زندگی مشترکشان را آغاز
کنند» (فتاحی، ۱۳۹۳: ۷).

ایثار و فداکاری از پربسامدترین درون‌مایه‌های رمان جنگ است. ایثار و فداکاری با
دیگر ارزش‌های حاکم بر فضای گفتمان انقلاب اسلامی پیوند خورده و در کنار دیگر
عناصر و مفاهیم برگرفته از اسلام، نظیر «جهاد»، «شهادت» و... مفصل‌بندی شده است.

شهادت: از تکلیف تا آرزو

در دوران جنگ، شهادت مهم‌ترین معنا و نشانه اقتداربخش در گفتمان انقلاب
اسلامی است. در این دوران، «شهادت» مبدل به دال مرکزی گفتمان شده و دیگر
نشانه‌های گفتمانی، حول محور این مفهوم مفصل‌بندی شده‌اند. شهادت، ابتدا به عنوان
یک بست^۱ از حوزه گفتمان مذهبی وارد فضای گفتمان سیاسی شده است و در شرایط
حساس جنگ، به اصلی‌ترین نشانه گفتمان ارتقا یافته است. این مفهوم و نگرش نسبت

1. closure

به آن، در این گفتمان سیری را -به سوی تعالی- طی کرده است و مدلول‌های گفتمانی آن قوی‌تر و آرمانی‌تر شده‌اند.

ذکر شهید و مقام شهادت در رمان جنگ، تکیه و تأکید بر جنبه‌های اسلامی گفتمان انقلابی را دوچندان نموده است. حضور در جبهه، در گام اول مبتنی بر انجام «تکلیف» است. «تکلیف» نیز از واژگان برگرفته از گفتمان دینی است که به حوزه گفتمان انقلابی راه یافته است. حضور در جبهه به خاطر تکلیف، نمود نگرشی دینی به مقوله جنگ و دفاع است:

«الان که فکر می‌کنم، دلم بیش از آن روز برای پدر می‌سوزد. چاره‌ای نبود، باید می‌رفتم. تکلیفی روی دوشم سنگینی می‌کرد. بار اول که رفتم، گفتم: صدام زنده باشد و من در کنج کپر با خیال آسوده درس بخوانم، بخورم و بخوابم؟ و اگر نبود این حس تکلیفی که سنگینی‌اش را بر دوش احساس می‌کردم، نمی‌رفتم تا دل پدر را به دست آورده باشم. اما حالا در پی به دست آوردن دل خدا بودم» (حسن‌بیگی، ۱۳۸۹: ۳۰).

«ناصر، ما اسلحه نداریم. اینه همه‌مون می‌دونیم؛ اما یه چیز داریم که اونا ندارن. از اون گذشته، فرمانده‌مونم این بابا نیست؛ امامه. اینو خوب می‌دونی... امام می‌گه بجنگین، ما هم وظیفه داریم بگیم «چشم»؛ خلاص!» (فراست، ۱۳۶۷: ۷۰).

«حمید در حالی که اخم کرده بود و نشان می‌داد که به حرف‌های هادی توجهی ندارد، گفت: «غیبت نکن پسر، چه کار به کار مردم داری؟ تو وظیفه خودت را انجام بده، چه کار به دیگران داری؟» (فتاحی، ۱۳۹۳: ۳۸).

«حمید گفت: «صدایش را با توکل خاموش می‌کنیم. برو به امید خدا! ما وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم. کاری به نتیجه کار نداریم.»» (همان: ۴۶).

«حمید به خود نهیب زد که: «نه! نه! اشتباه نکرده‌اید، وظیفه‌تان را انجام داده‌اید. حالا هم یاری و نصرت خداوند، کارتان را درست می‌کند.» (همان: ۵۴).

مفاهیم بازتاب‌یافته در ادبیات جنگ در باب شهادت را می‌توان تجلی عینی و نمود گفتمان بنیادگرای اسلامی دانست. رزمنده‌ای که به صورت داوطلبانه عازم جبهه می‌شود، در نظم تعهدات ایدئولوژیک اسلامی، تکلیف شرعی خود را انجام می‌دهد؛ زیرا رهبر انقلاب، حضور در جبهه‌ها را از نظر شرعی و مذهبی تکلیف دانسته است. امام خمینی^(۵) با تکیه بر ایمان و اعتقاد، جنگ ایران و عراق را تقابل اسلام و کفر معرفی کرده، معتقد بودند که این جنگ تحمیلی، جنگی اعتقادی- انقلابی علیه دنیای زور و پول است و لذا بر همه از زن و مرد و پیر و جوان واجب است تا در این جهاد و دفاع شرکت نمایند (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۶: ۱۵۴-۱۵۵) که این حضور برای تکلیف است (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱: ۲۸۴). ایشان با همسان‌سازی جنگ تحمیلی با جنگ‌های صدر اسلام، سپاهیان ایرانی را در برابر نیروهای عراقی، لشکریان اسلام نامیده و هدف آنها را از جنگ، تحقق اسلام و آرمان‌های اسلامی و انسان‌سازی معرفی می‌کنند. به همین منظور دفاع را تکلیف شرعی (همان، ج ۱۹: ۲۱۶) و حضور در جبهه‌ها را واجب کفایی قلمداد کرده‌اند (همان، ج ۱۶: ۴۱۵ و ۴۶۳-۴۶۴).

مسیری که با تکلیف شرعی آغاز شده است، کم‌کم «به کار دل» مبدل می‌شود. جوانانی که از همه تعلقات خانوادگی و دنیایی بریده‌اند، مجذوب معنویت جبهه‌ها و صفای باطن هم‌رزمان خویش می‌شوند. به همین دلیل، وقتی خانواده و حتی هم‌رزمان، با تمسک به «ساقط شدن تکلیف» از رزمنده و «ادا کردن حق و دین»، سعی در منصرف کردن وی از حضور در جبهه‌ها دارند، توفیق نمی‌یابند؛ زیرا عشق به جبهه‌ها، محاسبات عقل حسابگر را درهم پیچیده است:

«خیروکم! تو جنگ را ندیدی. نبودی که ببینی. جنگ مرا از پدر و مادرم گرفت. از بماه هم گرفت. جنگ چیزی نبود که بتوانم از کنارش بگذرم. کار عقل نبود. کسی هم دستی در کار نداشت. اجباری هم نبود. هرچه بود خیروک، کار دل بود. همین دلی که وقتی آن روز صدای

گریه‌اش را از آشپزخانه شنید، به رحم آمد و شکست، اما مرا از رفتن بازداشت» (حسن‌بیگی، ۱۳۸۹: ۴۳).

«بماه می‌ترسید. گفته بود:

نمی‌گذارم بروی. دیگر حقی بر گردن تو نیست. به اندازه خودت رفته‌ای. من آن روز فقط خندیدم. بعد دستش را گرفتم. کنار خودم نشاندم. گریه‌اش دلم را می‌لرزاند. مادرم می‌گفت: نرو! می‌رفتم. گریه‌اش به دلم چنگ می‌زد، اما مانع از رفتنم نمی‌شد. می‌رفتم، گرچه دلم می‌شکست و خنده روی لب‌هایم آسان نمی‌نشست» (همان: ۴۳-۴۴).

«شریف گفته بود:

- تو با ما نیا شفی! بمان و خیروک را بیاور پیش خودت. دیگر تکلیفی بر دوشت نیست. جبهه‌هایت را رفته‌ای.
این حرف را یک روز قبل از اعزام زده بود. گفته بود:
- خیروک به تو احتیاج دارد. برو مشهد او را بیاور...
تو را می‌خواستیم، با تمام وجود، اما نه به بهای نرفتن و ماندن. باید می‌رفتم که رفته بودم» (حسن‌بیگی، ۱۳۸۹: ۶۶).

در این مسیر تعالی و تکامل، شهادت آرزوی رزمنده می‌شود. شخصیت‌های داستانی مبدل به انسان‌هایی می‌شوند که شور شهادت دارند و در راه دفاع از وطن و صیانت از آرمان‌های انقلاب، از همه‌چیز گذشته‌اند. به تعبیر امام خمینی، آرزومندان شهادت، رمز پیروزی را دریافته‌اند: «ملت‌ها باید رمز را بفهمند که رمز پیروزی این است که شهادت را آرزو بکنند و برای حیات، حیات مادی، دنیای حیوانی ارزش قائل نباشند. این رمز است که ملت‌ها را می‌تواند پیش ببرد. این امری است که قرآن آورده است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۵: ۲۶۳). آرزوی شهادت هم در گفتار شخصیت‌های داستانی و هم در وصیت‌نامه‌های آنها انعکاس یافته است:

«[حمید] بارها و بارها گفته بود که دو آرزوی بزرگ دارد. اول ازدواج

با نرگس و دوم شهادت» (فتاحی، ۱۳۹۳: ۵۱).

«دیروز وصیت‌نامه‌ام را می‌خواندم. نوشته بودم: فکر می‌کنم رفتنی

باشم. خدایا، شهادت را نصیب من بگردان» (حسن‌بیگی، ۱۳۸۹: ۱۱۲).

بدین ترتیب در گفتمان انقلاب اسلامی، شهادت و در راه خدا از خود گذشتن (ایثار)، هنجار و الگو می‌شود. گفتمان مذهبی با تخصیص معناها و بازخوردهای فرهنگی ویژه، برای سوژه‌هایی که این جایگاه را پذیرفته‌اند، پاداشی بزرگ یعنی لقاء الله را در نظر گرفته است و معتقدان به ارزش‌ها و نشانه‌های گفتمان مذهبی را به پاک‌بازی در راه خدا تشویق می‌کند. ترغیب برای شهادت و رسیدن به آرمان و لقاء الله، به عنوان یک هنجار و ارزش آنقدر بزرگ است که شهید نشدن، خسروانی بزرگ به حساب می‌آید و به شهادت نرسیدن یا به تعبیر دیگر، «بسته شدن در شهادت» ضرر محسوب می‌شود. به همین دلیل، رزمندگانی که تا نزدیکی شهادت رفته‌اند، اما به مقام جانبازی نائل آمده‌اند، از اینکه شهادت نصیبشان نشده است، ناراحت و غمگین هستند:

«شریف گفته بود:

- آزمایش الهی است. بدجوری به چنگش افتاده‌ای...

خواسته بود که بیشتر از دو دست، از دست بدهد. به شریف گفته بود:

- کمتر از شهادت را تحمل نمی‌کنم» (حسن‌بیگی، ۱۳۸۹: ۵۸).

«می‌آیند ما را معاینه می‌کنند، می‌بینند، بله، هم قلب کار می‌کند و

هم نفس می‌رود و می‌آید. زود ما را می‌برند بخش و خلاصه برمان

می‌گردانند به اینجا. اگر شانس داشتیم که از همان اولین مجروح شدن

رفته بودیم» (فتاحی، ۱۳۹۳: ۱۲۱).

«هادی] اغلب دوستانش را در خواب می‌دید. مخصوصاً بچه‌هایی که شهید شده بودند؛ سید کاظم، مجتبی، محمود لریستانی و دیگران. او اغلب به حال آنها غبطه می‌خورد. چیزی که او قبلاً به آن فکر کرده بود، شهادت بود. هر بار که به عملیات می‌رفت، با این آمادگی می‌رفت. ولی حالا می‌دید که نه تنها شهید نشده، بلکه به صورت انسانی علیل هم درآمده است» (همان: ۲۶۰).

«فریده به گریه افتاد. چون فهمید که هادی از قطع شدن دست‌ها و تخلیه چشمش خبر ندارد. ظرفی آب گرم آوردند و با چند تکه گاز استریل، کنار دهان و گونه چپ و پیشانی‌اش را شستند. فریده موهای هادی را شانه زد. هادی با تنها چشمش که آن‌هم فروغ کمسویی داشت، به زنش نگریست و به دشواری لبخند زد و گفت: «حالم بهتر شده، نه؟ گفتم دیگر رفتنی هستم، ولی می‌بینم نه بابا! افتخارش را نداشتم، شاید هم تو نگذاشتی؟» (فتاحی، ۱۳۹۳: ۱۸۰).

تثبیت نشانه‌های گفتمانی

تثبیت و نهادینه‌سازی دال‌های گفتمانی، از مباحث مهم تحلیل گفتمان است. میزان موفقیت هر گفتمانی را نه در تعریف و تخصیص معنا به دال‌های گفتمانی، بلکه باید در قدرت و توفیق آن گفتمان در تثبیت معنا و مدلول‌های مورد نظرش دانست. به عبارت دیگر، مشروعیت و مقبولیت یک گفتمان منوط به توانایی گفتمان در تثبیت نشانه‌های مورد نظر در ذهن مردم، به مثابه سوژه‌هاست. طبق نظر لاکلو و موف، در گفتمان معنا به طور قطعی تثبیت نمی‌شود و همیشه این احتمال وجود دارد که معانی طردشده، به مواد خامی برای مفصل‌بندی‌های دیگر تبدیل شوند؛ اما تثبیت معنا باعث تقلیل معانی محتمل شده و معناهای بالقوه دیگر را طرد می‌کند. در واقع گفتمان تلاش می‌کند تا از لغزش و تزلزل معنا اجتناب شود (لاکلو و موف، ۱۳۹۲: ۱۸۲). تثبیت دال‌ها به اجماع عمومی بر سر معنای آنها می‌انجامد. تولید اجماع و تعریف نشانه‌ها به شیوه‌های خاصی

صورت می‌گیرد و در نتیجه آن، مدلول خاصی به دال مرکزی گفتمان الصاق می‌شود و آن را هژمونیک می‌کند. در حوزه گفتمان، تثبیت معنا، جدالی گفتمانی است که به حذف گفتمان‌های رقیب منتهی می‌شود.

هر گفتمانی با به کار گرفتن مجموعه توان معنایی خود به صورت یکدست به مفصل‌بندی گفتمان می‌پردازد و برای تثبیت معنای دال‌های شناور و مرکزی از شیوه‌های مختلفی استفاده می‌کند. درون گفتمان انقلاب اسلامی، نشانه‌ها و دال‌های گفتمانی عموماً به پشتوانه الگوهای مذهبی، مفصل‌بندی شده‌اند. این گفتمان در زمان جنگ، با به کارگیری دال‌هایی چون «جهاد»، «ایثار»، «فداکاری» و... در کنار دال مرکزی «شهادت»، نظام معنایی مذهبی را مفصل‌بندی کرده و دال مرکزی را به پشتوانه الگوهای برگرفته از مذهب تحکیم کرده است. به تعبیر دیگر، گفتمان برای هژمونیک شدن، معانی و مفاهیم اسلامی را بازتولید کرده است. در ادامه تلاش می‌کنیم تا شیوه‌ها و الگوهای بنیادینی را که در گفتمان انقلاب اسلامی، برای تثبیت و نهادینه‌سازی معنای نشانه‌های گفتمانی و به‌ویژه شهادت به کار گرفته شده‌اند، صورت‌بندی و تحلیل کنیم.

الگوسازی: عاشورا

نهضت عاشورا، الگو و سرمشقی برای اکثر جنبش‌های آزادی‌خواهانه و مبارزات علیه ظلم و استکبار در طول تاریخ بوده است. نهضت عاشورا هم در جریان انقلاب اسلامی ایران و هم در جبهه‌های جنگ، بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین منبع الهام بوده است. در آن زمان با توجه به ضرورت مقابله با دشمن، لازم بود که الگوها و اسوه‌های شهادت، احیا و بازتولید شوند و گفتمان انقلاب اسلامی توانست با تکیه بر بار ایدئولوژیکی و مکتبی قیام عاشورا و الگوسازی آن، علاوه بر تحکیم مبانی اسلامی گفتمان، الگوی شهادت را در جبهه‌های دفاع مقدس تکثیر کند. امام خمینی^(ع) به ضرورت احیا و بازتولید الگوی واقعه کربلا پی برده بودند و در مقاطع مختلف انقلاب و جنگ تحمیلی بر تبعیت از الگوی عاشورایی تأکید می‌کردند (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۶: ۸۸-۸۷) و بر این باور بودند که امام حسین^(ع)، کیفیت مبارزه را به ما آموخته است (همان، ج ۱۷: ۵۵ و ۵۵). ایشان با روزآمد کردن مفهوم شهادت و خارج کردن آن از تعلق به دورانی خاص در صدر اسلام، روحیه جهاد و شهادت‌طلبی را احیا و تقویت نمودند. ایشان تفسیری جدید از مفهوم

حدیث «كُلُّ يَوْمٍ عاشورا و كُلُّ أَرْضٍ كربلا» و دعای مشهور «يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَافَوْزُ فَوْزاً عَظِيماً» به دست داد. ایشان معتقد بود که همه باید عاشورایی بیندیشند و عاشورایی عمل کنند و در این مسیر از سالار شهیدان تأسی نمایند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و هژمونیک شدن گفتمان بنیادگرایان اسلامی در جامعه ایران -به‌ویژه در دوران جنگ- قیام عاشورا و الگوسازی مبتنی بر آن در ادبیات و رمان جنگ، بازتاب گسترده‌ای داشته است و اشاره‌های آشکار و نهان فراوانی از این قیام را می‌توان در رمان دفاع مقدس پی گرفت. این اشاره‌ها و همسانی‌ها در سطوح مختلفی دیده می‌شود. این موارد، شعار «یا حسین» (فراست، ۱۳۶۷: ۱۰۰)، انتخاب «تاسوعا» به‌عنوان رمز شب (همان: ۵۸) تا همسان‌انگاری صحنه‌های نبرد با وقایع کربلا را در برمی‌گیرد و گاه نیز ترک جبهه‌ها، معادل پشت کردن به امام حسین دانسته شده است. بدین صورت همسان‌انگاری اهداف و ماهیت جبهه‌های دفاع مقدس با واقعه کربلا را پیش‌فرض گرفته است:

«ننه جون، ما که جنگو شروع نکردیم؛ اینو خودت خوب می‌دونی. اونا از موقعیت بعد از انقلاب ما سوءاستفاده کردن؛ بی‌خبر ریختن تو خونه ما، تا ریشه انقلابو بخشکونن. وظیفه من و حسین و بقیه است که جلوشون بایستیم. امروز، پشت کردن به جنگ، پشت کردن به امام حسین.»

مادر، آهی از ته دل می‌کشد و می‌گوید:

- متوسلیم به خودش و خون پاکش که تو همین گرما، به دشت کربلا ریخته شد. ننه، من که چیز دیگه‌ای غیر از شما ندارم؛ شما هم فدای اون سر» (فراست، ۱۳۶۷: ۸۷-۸۸).

« محمد، شهر داره سقوط می‌کنه.

محمد گوش‌بی‌سیم را از بغل صورتش پایین می‌آورد و آرام و فارغ‌بال می‌گوید:

- مواظب باشیم ایمانمون سقوط نکنه.

ناصر از آنچه گفته است، احساس شرمندگی می‌کند و در خود فرو می‌رود. جهان‌آرا پشت‌بندش می‌گوید:

- حرف‌های امامو فراموش نکنیم؛ یادمون باشه که چه قولی به شهیدا دادیم. اگه فکر کنیم اینجا خرمشهره و روبرومونم عراق با اون همه سلاح، شکست می‌خوریم. باید خیال کنیم اینجا خرمشهر نیست؛ کربلاست؛ خلاص» (همان: ۹۸).

«بچه‌ها برای شنیدن حرف‌های جهان‌آرا تشنه می‌شوند و به لب‌های ناصر چشم می‌دوزند. فرهاد باز می‌پرسد:
- دیگه چی گفت؟

- یکی دیگه از حرف‌هایم اشاره به خود تو بود. می‌گفت یه روز فرهاد می‌گفت این جنگ، یه انقلابه. و اینو با یه احساس و ایمانی می‌گفت که همه خستگی رو از تن آدم می‌گرفت... حرف‌هایی رو که اون روز، کنار گمرک و کوی طالقانی گفت، باز امروز یادآوری کرد که ما نباید فقط خرمشهر را ببینیم و تنهایی بچه‌ها را، باید کربلا را ببینیم و عاشورا را» (فراس، ۱۳۶۷: ۱۳۲).

گاه نیز از طریق فراخوانی قسمتی از واقعه عاشورا، عازم شدن فرزندان خانواده به جبهه با خداحافظی حضرت علی‌اکبر^(ع) پیوند یافته است و رخداد گفتمانی با استناد به گفتمان مذهبی، تقدس‌بخشی شده است:

«قدری که می‌روند مادر صدایشان می‌زند. حسین و ناصر، سر به عقب برمی‌گردانند. ناصر می‌گوید:
- چیه ننه؟

مادر جواب نمی‌دهد و فقط با ولع قد و بالایشان را نگاه می‌کند. حسین و ناصر هم می‌مانند و مادر را می‌پایند. اما ناگهان ناصر نهیب می‌زند که «بریم» بچه‌ها می‌روند. اما مادر هنوز هم دم در است و نگاهشان می‌کند. ناگهان یاد شعری می‌افتد که شب عاشورا، حاج آقای مسجد به زبان حال آقا امام حسین - هنگام به میدان رفتن علی‌اکبرش - برای مردم می‌خواند:

گه دلم پیش تو و گه پیش دوست رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست»

(همان: ۱۹).

گاه نیز خود شخصیت داستان در لحظاتی که شهادت را پیش چشم می‌بیند، سعی می‌کند با یادآوری و مرور واقعه کربلا و حوادث پیرامون آن، هدف والایش را با این همسانی برجسته سازد:

«تا لحظه‌ای سکوت برقرار می‌شد، پیرمرد به یاد حوادث شب عاشورا می‌افتاد. حس می‌کرد که حالا بهتر می‌تواند حال و هوای آن شب را درک کند. آنها هم چنین موقعیتی داشتند. حال کسی که بداند فقط یک شب زنده است و صبح او را می‌برند پای چوخه اعدام. در دل گفت: «کاش من هم می‌توانستم بجنگم و کشته شوم». و به یاد آورد که اصحاب امام در آن شب، غیر از راز و نیاز و نماز و دعا، لحظه‌هایی هم به تمیز کردن شمشیرها و آماده کردن سازوبرگ جنگ بودند. ولی او را دست‌بسته می‌بردند و کنار دیوار یا درختی نگه می‌داشتند و ت‌ت‌تق.

... و باز یاد عاشورا افتاد. سعی کرد چیزی از آنچه در مدت زندگی‌اش درباره اصحاب امام شنیده بود، به یاد آورد. آنچه به یاد آورد، صحنه شوخی، خنده و شادی پیرمردهایی بود که آخرین لحظه‌های پروازشان به دور شمع وجود امام را می‌گذراندند» (فتاحی، ۱۳۹۳: ۱۵۷-۱۵۸).

الگوسازی، روشی بسیار مؤثر برای نهادینه کردن ارزش‌ها و گزاره‌های گفتمانی است. همسان‌سازی و الگوسازی واقعه کربلا، به گفتمان انقلاب اسلامی یاری می‌رساند تا شهادت را به عنوان یک ارزش والا، درون نشانه‌های گفتمانی تحکیم و تثبیت کند و «کشته شدن در راه وطن» را به عنوان دالی شناور، به دال مرکزی «شهادت» به عنوان ارزشی هنجارین مبدل سازد.

استناد به متن مقدس (قرآن)

پیش از این بیان کردیم که گفتمان انقلاب اسلامی با تکیه بر مبانی اعتقادی مذهبی، دال‌هایی همچون جهاد، ایثار و شهادت را مفصل‌بندی نموده است. بدیهی است

وقتی دال‌های ایدئولوژیک مبتنی بر مذهب، درون ساختار گفتمانی تعبیه می‌شوند، استناد به معارف حیات‌بخش قرآن، به عنوان مؤثرترین و مهم‌ترین منبع و به عنوان مبنای اصلی شریعت اسلام، بیش از هر چیز می‌تواند به تثبیت معنای نشانه‌ها و دال‌های گفتمانی و در نتیجه هژمونیک شدن گفتمان یاری رساند.

بنا بر همین اصل، در رمان جنگ نیز به مفاهیمی برگرفته از قرآن، استناد شده است. در حقیقت این گونه ادبی با استناد به احکام الهی و دینی، ساختار گفتمانی‌ای مشروع، معتبر و خدشه‌ناپذیر را بازتولید می‌کند و قرائت مذهبی گفتمان را برجسته‌سازی می‌کند. از جمله اشاره‌های قرآنی که در این متون به کار گرفته می‌شود، زنده بودن شهداست:

«گفتم: الله اکبر! راستی راستی که شهدا زنده‌اند» (فتاحی، ۱۳۹۳: ۲۴).

«نرگس گفت: «خب، پس اصلاً نباید شک بکنی. هم در بیداری به تو

پیغام داده و هم در خواب. زنده بودن شهید یعنی همین» (همان: ۲۶).

علاوه بر این زنده بودن شهدا در شعارهای محوری زمان جنگ و به تبع آن، در رمان جنگ بازتاب یافته است:

«عده‌ای هم خود را از لابه‌لای جمعیت خیابان بیرون می‌کشند و سراسیمه

دنبال وانت، به طرف مقر سپاه اهواز می‌دوند تا شهدا را تشییع کنند.

وانت وسط محوطه سپاه از ناله می‌افتد و به جایش، ناله و فریاد

جمعیت به هوا می‌رود:

- شهیدان زنده‌اند الله اکبر.

- به خون آغشته‌اند الله اکبر» (فراست، ۱۳۶۷: ۷۳).

اشاره به حیات جاویدان شهدا در چند آیه از قرآن بیان شده است: *وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ*. «به کشتگان راه خدا مرده نگویید، بلکه زنده‌اند، ولی شما درک نمی‌کنید» (بقره/۱۵۴). *وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي*

سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ. «و کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده میندار، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند» (آل‌عمران/۱۶۹).

از دیگر آیاتی که در این متون به آن اشاره رفته است و به لحاظ تحلیل گفتمان اهمیت دارد، آیه ۲۳ سوره توبه است. این آیه ناظر به همراهی نکردن با پدر، مادر و... در زمانی است که کسی را به کفر می‌خوانند. هنگام شروع جنگ، پدر و مادر شخصیت اصلی داستان، قرار است چند صباحی خرمشهر را ترک کنند و اصرار دارند فرزندان نیز آنان را همراهی کنند. حسین، پسر کوچک خانواده برای توجیه همراهی نکردن با پدر و مادر و مشروعیت‌بخشی به اقدام خویش به این آیه استناد می‌کند. از منظر تحلیل گفتمان، با استناد به این آیه، کفر بودن ترک میادین جنگ، به صورت پیش‌فرض بدیهی انگاشته شده است:

«دو برادر چندی میان دست‌های مادر می‌مانند و بعد، صدای زمزمه‌ای از لب‌های حسین شنیده می‌شود. چنان هم زمزمه می‌کند که انگار می‌خواهد زمزمه‌اش به گوش ناصر هم برسد:

- یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا آبائکم و اخوانکم...

این آیه را ناصر، روزهای اول انقلاب هم شنیده است» (فراست، ۱۳۶۷: ۲۱).

«از میان جمعیتی که با شتاب در رفت‌وآمدند، برادر را می‌بیند که تفنگ بر دوش انداخته است و می‌دود. می‌خواهد صدایش بزند، که سوت خمپاره‌ای از بالای سرش شنیده می‌شود و همان‌جا درازکش بر زمینش می‌خواباند. خاک داغ را به بغل می‌گیرد و در انتظار انفجار گلوله خمپاره، گوش می‌خواباند.

با صدای انفجار، تند برمی‌خیزد و از لابه‌لای گرد و غباری که خمپاره از دل خاک به هوا پاشیده است، دنبال برادر می‌گردد. چشمش را به هر سو دور می‌دهد، اما اثری از او نمی‌بیند. دنبالش چشم می‌دواند تا شاید پیدایش کند و از پدر و مادر سراغ بگیرد، که صدای دوباره خمپاره بر زمینش می‌زند. با صدای انفجار دوباره، دنبال برادر می‌گردد، اما باز او را نمی‌بیند. آیه‌ای که

روی دیوار کنار جنت‌آباد نوشته شده است، چشمش را به خود می‌گیرد: «یا
ایها الذین آمنوا لاتتخذوا آباءکم و اخوانکم و عشیرتکم...».

دل از برادر می‌کند و با هروله به کمک مردم می‌رود» (همان: ۱۰۳-۱۰۴).
مستندسازی رفتارها و استلزامات گفتمانی به پشتوانه احکام الهی و ترکیب

شیوه‌های راهبردی دفاع با استناد به صبغه دینی و قرآن به مثابه متن مقدس، به نهادینه‌سازی و تحکیم نشانه‌های گفتمانی و تثبیت آنها می‌انجامد. ترکیب این دو، دربردارنده نوعی بیناگفتمانیت^۱ میان گفتمان فقهی و گفتمان انقلابی است که به متن انسجام می‌بخشد و مبانی و اهداف دفاع را با تکیه بر مذهب و شرع معتبر و مشروع می‌سازد و قرائت مذهبی گفتمان را هژمونیک می‌کند.

استفاده از تعابیر مثبت

واژه‌پردازی مؤثر و مثبت از دیگر تمهیداتی است که به «بازنمایی مثبت» نیروهای خودی و «دیگرنمایی منفی» دشمن کمک می‌کند. زبان، انباشته از واژه‌ها و امکانات بیانی مختلفی است که گزینش و کاربست هر کدام از آنها، پیامدها و نتایجی متفاوت را به دنبال دارد. اینکه در یک گفتمان از چه واژه‌هایی، با چه بار ایدئولوژیکی استفاده شده و چه واژه‌های جایگزین دیگری طرد می‌شود، ارتباط عمیق و تنگاتنگی با نگرش‌ها و پیش‌فرض‌های آن گفتمان دارد. این کاربردهای متفاوت و مختلف، بر سوژه‌های گفتمانی و شکل‌گیری هویت و نگرش آنها نیز تأثیرات متفاوتی به جای می‌نهد. همان‌طور که فرکلاف بیان می‌کند، شیوه‌های صحبت کردن ما منعکس‌کننده جهانمان، هویت‌هایمان و روابط اجتماعی به صورت خنثی نیست، بلکه نقش فعال در خلق و تغییر آنها دارد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۵۲).

استفاده از لفظ «شهادت» به جای «کشته شدن» در راه دفاع از وطن، خود خُسن‌تعبیری است که با توجه به جایگاه والای شهادت در متون دینی و مذهبی، در گفتمان انقلاب اسلامی احیا و بازتولید شده است. به عنوان مثال، تقابل کاربرد الفاظ درباره مفهوم یکسان «از دست دادن جان» برای گفتمان خودی و رقیب مشهود است و معمولاً برای گفتمان خودی از «شهادت» و برای گفتمان رقیب «از کشته شدن» سخن می‌رود:

«چه روزگار غریبی شده! هر روز و هر شب چه اتفاق‌هایی که نمی‌افتد.

ولی زندگی همچنان ادامه دارد. همین روز گذشته، چه بچه‌هایی که

1. interdiscursivity

شهید شدند، چه بچه‌هایی که اسیر شدند، طرف دیگر، چقدر کشته دادند!» (فتاحی، ۱۳۹۳: ۸۰).

حضور در جبهه و شهادت در راه دفاع از وطن، فی‌نفسه ارزش محسوب می‌شود؛ اما گفتمان فقط به این‌قدر کفایت نمی‌کند و تعبیر مثبت برای تحکیم جایگاه گزاره‌های ارزشی را در متون به کار می‌گیرد. در رمان جنگ از تعبیر مختلفی برای بازنمایی مثبت و تحکیم جایگاه دال شهادت استفاده شده است. تعبیر مثبتی نظیر «ایستاده مردن»، «پرواز»، «تشبیه جانباز به پرندهٔ پرکنده»، «پرپر شدن که گل بودن را پیش‌فرض می‌گیرد»، «گلزار شهدا»، «شربت بودن شهادت»، «شهید، شفیع است»، «شهید، عشق است»، «شهید، نخل است» و... از این دست است:

«باز یاد عاشورا افتاد. سعی کرد چیزی از آنچه در مدت زندگی‌اش دربارهٔ اصحاب امام شنیده بود، به یاد آورد. آنچه به یاد آورد، صحنهٔ شوخی، خنده و شادی پیرمردهایی بود که آخرین لحظه‌های پروازشان به دور شمع وجود امام را می‌گذراندند» (همان: ۱۵۷-۱۵۸).

«در نظر اسراء مرگ چون پرنده‌ای سبکبال بر فراز سرشان پرپر می‌زد و مدام می‌چرخید و روی شانه‌های خستهٔ آنها می‌نشست» (همان: ۱۴۴).

«قسمت‌های زیادی از بدن بیمار عریان بود، ولی گویا در نظر او در چنان لحظه‌هایی، رعایت مسئلهٔ محرمیت لزومی نداشت. دست‌های بریدهٔ بیمار که یکی از بالای آرنج و دیگری از مچ قطع شده بود، دو طرف بدنش قرار داشت و او را به شکل پرنده‌ای پرکنده درآورده بود» (همان: ۲۰).

«از شهر فقط یه تعداد انگشت‌شمار باقی موندن، بقیه همه پرپر شدند» (فراست، ۱۳۶۷: ۱۷۱).

«چند جنازه‌ای را که باید به تهران فرستاده می‌شد، جدا کردند و بقیه را تا گلزار شهدا تشییع کردند» (فتاحی، ۱۳۹۳: ۹۲).

«او به طور تلویحی داوطلب شده بود. محسن که نزدیک اوستا عباس ایستاده بود، گفت: «آب را اول به کوچک‌تر می‌دهند. چه آب و چه شربت! من از همه کوچک‌ترم» (همان: ۱۵۲).

«یک بار وقتی کاظم به هوش بود، به معصومه چشم دوخت. نرگس آهسته و در حالی که لبخندی به چهره داشت و اشکی در دیدگان، رو به کاظم گفت: «معصومه می‌خواهد که شفاعت‌ش کنی».

کاظم بی‌رمق نگاهی به دورتادور اتاق گرداند. لبه‌ایش را تکان داد و گریست. معصومه که انگار درد و غم خود را فراموش کرده بود، چشم در چشم کاظم دوخت و پرسید: «شفاعت‌م می‌کنی؟» (همان: ۷۱).

«من آمدم خیروک!»

این منم، این حرم، و این تو که نمی‌دانم در زیر کدام یک از این تابوت‌ها چهارده‌گانه ایستاده‌ای و عشق کدام شهید را به دوش می‌بری؟» (حسن‌بیگی، ۱۳۸۹: ۱۳۶).

«شما رو به خدا هر کاری می‌تونین بکنین. دیروز و امروز، نزدیک به صد تا شهید آوردن؛ صد تا نخل؛ عده زیادیشون هم بی‌سر» (فراست، ۱۳۶۷: ۴۳).

تبریک شهادت

آنگاه که شهادت به مثابه یک ارزش، در روند گفتمانی مبدل به هنجار شده و پاداش اخروی آن برجسته می‌شود، علاوه بر تثبیت شدن دال گفتمانی به عنوان یک ارزش مسلم و خدشه‌ناپذیر، خود این نشانه گفتمانی نیز به تحکیم و تقویت بُعد مذهبی

گفتمان مدد می‌رساند. به همین دلیل، وقتی رزمنده‌ای به شهادت می‌رسد، شهادت به او، دوستان و هم‌زمانش تبریک گفته می‌شود:

«در سالن فرودگاه یزد، بچه‌های تعاون سپاه، منتظر ایستاده بودند. با دیدن جلیل، قبل از هر چیز سراغ معصومه را گرفته بودند و با دیدن او با اشک و آه، شهادت کاظم را تبریک گفته بودند. از خانواده سید کاظم، تنها سید علی محمد، برادر بزرگ او آمده بود که او هم با معصومه هم‌کلام نشد. چهره‌ای افسرده و اخم‌کرده داشت و شهادت برادر، او را از پا درآورده بود. خواهرانی که از سپاه آمده بودن، معصومه را دوره کردند و او را با خود به سپاه بردند» (فتاحی، ۱۳۹۳: ۳۱۱).

«نرگس باز هم ورق زد. حمید نوشته بود: «هر لحظه زندگی یک صحنه امتحان است و موفق شدن در این امتحان‌ها، سربلندی است. اما بعضی امتحان‌ها سخت‌تر است. روزهای سخت و لحظه‌های مشقت‌بار هم صحنه امتحان است و اگر انسان بتواند در این امتحان‌های مشکل هم موفق شود، به سعادت واقعی دست یافته است. و امروز سید کاظم از این امتحان، پیروز و سربلند بیرون آمد. شهادتش مبارک» (همان: ۲۴۷).

«هیكل‌های پدر و مادر، هم چارچوب در را پر می‌کنند و هم چشم‌های نگران ناصر را. ناصر هنوز نمی‌داند که به پدر چه بگوید؟ تسلیت؟ یا تبریک؟ یا هیچ‌چیز؟» (فراست، ۱۳۶۷: ۹۳).

در حقیقت گفتمان انقلاب اسلامی توانسته است با تکیه بر سویه مذهبی، پاداش

شهادت را آنچنان برجسته کند که «از دست دادن جان» نه تنها خسران به حساب نمی‌آید، بلکه وصال محبوب و لقاء الله، شایسته تریک گفتن است.

نتیجه‌گیری

باورمندی رزمندگان انقلاب اسلامی به اصول و مبانی اسلامی که در دوره معاصر به‌ویژه در بیانات امام خمینی^(ع) بازتولید شده، باعث شده است که نگرش رزمندگان به شهادت، به مثابه امری قدسی ترسیم شده، دفاع از وطن و ایثار و فداکاری در جبهه‌های دفاع مقدس با الگوهای دینی همسان‌سازی شود. نگارش رمان جنگ، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و جنگ عراق و ایران آغاز شد. این سبک داستان‌نویسی نوپا، در وضعیت اجتماعی جدید جامعه اسلامی پدید آمده است. به همین دلیل، برای هویت‌سازی و تعریف موقعیت و جایگاه شخصیت‌های داستانی‌اش، میان متون مذهبی و گرایش‌های گفتمان بنیادگرای اسلامی پیوند برقرار کرده است. در حقیقت بسیاری از مؤلفه‌های گفتمان انقلابی در این آثار بازنمایی شده است؛ به نحوی که نگارش این گونه رمان را می‌توان جلوه ادبی گفتمان انقلاب اسلامی دانست.

در این مفصل‌بندی گفتمانی، عناصری از اسلام که با مفاهیم «جهاد»، «ایثار» و «شهادت» سازگاری بیشتری دارند، برجسته شده است. شهادت را می‌توان اصلی‌ترین دال گفتمانی در این دوران دانست که در رمان جنگ بازنمایی شده است و دال‌های دیگری چون ایثار، جهاد و... حول محور آن مفصل‌بندی شده است. البته تلقی و نگاه به مقوله شهادت و حضور در جنگ در این متون، مفهومی ایستا نبوده است و سیری را به سوی تکامل طی نموده است. حضور رزمندگان در جنگ، در ابتدا در قالب نظم تعهدات ایدئولوژیک اسلامی، مبتنی بر نوعی «انجام تکلیف» و به کارگیری شیوه گفتاری دینی با تمرکز بر دال «شهادت» بوده است. ترکیب شیوه‌های راهبردی دفاع با شیوه گفتاری دینی، برآمده از بیناگفتمانی میان گفتمان فقهی و گفتمان انقلاب اسلامی است که اعتبار و سندیت گفتمان را با اتکا به دین فراهم آورده است. به تدریج حضور مستمر رزمندگان در جبهه‌ها، شهادت را از «تکلیف» به «آرمان» مبدل ساخته است و آرزوی شهادت، به جای ادای دین نشسته است. انقلاب اسلامی با تکیه بر بازتولید آموزه‌های

دینی توانسته است تا نظام معنایی مذهبی را مفصل‌بندی کند. در رمان دفاع مقدس از روش‌های متعددی نظیر الگوسازی واقعه عاشورا و همسان‌سازی آن با جبهه‌های جنگ ایران و عراق، استناد به آیات قرآن - به عنوان مهم‌ترین منبع شریعت اسلامی - و استفاده از واژه‌پردازی مثبت در باب شهادت و تیریک گفتن آن به مثابه ارزشی هنجارین، برای نهادینه‌سازی ارزش‌ها و گزاره‌های مذهبی گفتمان انقلاب اسلامی استفاده شده است.

پی‌نوشت

۱. مهدی سعیدی، این دیدگاه‌ها را به تفصیل واکاویده است (سعیدی، ۱۳۹۵: ۳۳۹-۳۴۳).
تقسیم‌بندی‌های ارائه‌شده در این قسمت بر مبنای پژوهش ایشان انجام شده است.

منابع

- قرآن کریم.
- بوتول، اریک (۱۳۷۷) «به سوی قرائتی نو از مفهوم شهادت از منظر انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی»، نامه پژوهش، ویژه دفاع مقدس، سال سوم، شماره ۹، صص ۱۹۱-۲۰۵.
- حسن‌بیگی، ابراهیم (۱۳۸۹) ریشه در اعماق، چاپ چهارم، مشهد، ملک اعظم.
- حنیف، محمد (۱۳۷۸) «ده‌سال رمان و داستان بلند جنگ»، ادبیات داستانی، شماره ۵۱، صص ۸۴-۱۱۳.
- (۱۳۸۶) جنگ از سه دیدگاه، تهران، صریح.
- سرشار، محمدرضا (۱۳۷۳) نیم‌نگاهی به هشت سال قصه‌نویسی جنگ، تهران، سوره.
- سرشار، محمدرضا و دیگران (۱۳۷۸) «نشست و نگاه»، ادبیات داستانی، سال یازدهم، شماره ۷۳، صص ۲۳-۸.
- سعیدی، مهدی (۱۳۹۵) ادبیات داستانی جنگ در ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی.
- سلطانی، سید علی‌اصغر (۱۳۸۷) قدرت، گفتمان و زبان، سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، تهران، نشرنی.
- شفائی‌هریسی، محمدکاظم (۱۳۹۱) «نقش مذهب در دفاع مقدس»، پژوهشنامه دفاع مقدس، سال اول، شماره ۴، صص ۱۳۷-۱۵۸.
- فتاحی، حسین (۱۳۹۳) عشق سال‌های جنگ، چاپ نهم، تهران، قدیانی.
- فراست، قاسمعلی (۱۳۶۷) نخل‌های بی‌سر، تهران، امیرکبیر.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹) تحلیل گفتمان انتقادی، ترجمه فاطمه شایسته و دیگران، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- لاکلاو، ارنستو و شانتال موف (۱۳۹۲) هژمونی و استراتژی سوسیالیستی، به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال، ترجمه محمد رضایی، تهران، ثالث.
- متقی، ابراهیم و مصطفی کریمی (۱۳۹۲) «بررسی مفهوم شهادت در دوران دفاع مقدس با رویکرد تحلیل گفتمان»، پژوهشنامه دفاع مقدس، سال دوم، شماره ۶، صص ۱۲۱-۱۴۶.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۷۹) صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی (قدس سره الشریف) تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس (۱۳۸۹) نظریه و روش در تحلیل گفتمان، تهران، نشرنی.